

بر گردانید و با فریاد رعد آسائی که از مختصات او بود گفت :

«اگر در محضر آقایان نبود جواب تورا با گلوله می دادم ولی متأسفانه که در چنین محضری مبادرت به این عمل ، شایسته نیست» .

کلزرونی که در موقع تهدید او دست بر سینه گذاشته بود با لبخند تمسخر آمیز او را تماشا می کرد گفت :

عجبا! سرکار گویا از شیراز و بوشهر مأمور قتل من شده باشید آری شما که مرد میدان اجنبیان بستید و منتهای عتر شما اینست که بکنفر ایرانی را که میدانید هیچگاه بر روی هموطن خود اسلحه نمی کشد بکشید!! اما سخت اشتباه کردید شما که سهل است از شما قوی تر و متنفذتر هم قائل کلزرونی نمی تواند باشد و این معنی را به تجربه دانسته ام که مشیت الهی بر قتل من تعلق نکرده چون اگر بنا بود کشته شوم در جنگهایی که با انگلیسیان پیش آمد و گلوله های توپ و تفنگ همچون تگرگ می بارید کشته شده بودم . آری آقای دریایی آسوده خاطر باشید که من به این زودی ها آنهام بدست تو کشته نخواهم شد .

آقایان شیخ جعفر و شیخ محمد حسین ، هر دو را اندرز دادند که اکنون هنگام مناقشه نیست بر خیزید باهم آشتی کنید ، آنگاه دست هر دو را گرفتند و خواهی نخواهی آنها را صلح دادند ولی دریایی مادام الحیوة کینه کلزرونی را در دل گرفت و هرگز فراموش نکرد .

کلزرونی هم خشمناک از دیرپرون رفت و دیگر در مجلس مشاوره آنها حاضر نشد تا حصار بالاخره بر وفق میل و اراده دریایی و غضنفر السلطنه رأی دادند به این معنی گفتند «کلیه مجاهدین در یراز جان ساکن شوند و از رفتن چغادک صرف نظر کنند» و اما شیخ جعفر که باطناً مایل به رفتن مجاهدین به میدان جنگ بود این رأی را نپسندید ولی چاره نبود و خلاف رأی غضنفر السلطنه که در آنجا مقتدر بود و دریایی که قائل نظامی مجاهدین شناخته شده بود نتوانست

رفتار کند . (۱)

حکم چغادک آقا شیخ جعفر محللاتی ژاندارمها را به میدان جنگ فرستاد فردای آن روز محمدخان از طرف اخگر و کلزرونی مأمور شد که افراد ژاندارم را در کاروانسرا ببیند و آنها را برای رفتن به میدان جنگ تشویق کند . بنا بر این محمدخان وارد کاروانسرا شد و دیدن همقطاران خود رفت و با يك افراد که در حدود سیصد نفر بودند مذاکره کرد و به آنها گفت :

«همقطاران و برادران عزیز من ! منتهای حقوق شما رسیده ، و سلطان اخگر و ما در عذاب تهنی دسئی و رنج بی پولی هستیم باطناً هم که با افکار مجاهدین همراه و با آنها هم عقیده می باشیم ، پس چه بهتر که رسماً به میدان مجاهدت وارد و به مجاهدین تنگستان ملحق شویم و به چغادک رویم ، آیا برادران من برای قبول این پیشنهاد حاضر هستید؟»

افراد ژاندارم پس از تبادل فکر همه باهم گفتند :

«ما چون سلطان اخگر را از صمیم قلب دوست می داریم و او را شریف و وطن دوست می دانیم هر چه رأی او باشد و امر کند اطاعت می کنیم و ای برادری نداریم سپس در ب قورقخانه را باز کردند و آنچه اسلحه بود برداشتند و در سخن کاروانسرا شود و شعفی بر پا کردند . ولی صاحب منصبان به عنوان اعتراض که این کار بدون اطلاع مافوق در شیراز و رضایت دولت است کاروانسرا را ترک گفتند تا به شیراز بروند و از اخگر که بانی آن اغتشاش بود شکایت کنند» .

محمدخان ، پس از رفتن صاحب منصبان ، ژاندارمها را مخاطب ساخت و گفت ما اکنون در تحت امر شیراز و طهران نیستیم و جزء افراد عادی مملکت در آمدنیم منتهی اسلحه و توپ و توپخانه و اسبهاییکه در دست داریم ما را از سایر مردم ممتاز داشته است و چون مشق کرده و میدان جنگ دیده هستیم

(۱) فارس و جنگ بین الملل ص ۱۳۰ - ۱۳۳ .